

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مختصر معارف اسلامی
بارویکرد کتاب باب هادی عشر



مؤلف:

حمید نیکفکر

انتشارات چتر دانش

سرشناسه	: نیک‌فکر، حمید، ۱۳۶۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: مختصر معارف اسلامی با رویکرد کتاب باب حادی عشر / مؤلف حمید نیک‌فکر.
مشخصات نشر	: تهران: چتر دانش، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۲۲۶ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۲۲۱-۶
وضعیت فهرست نویسی: فییا	
موضوع	: شیعه -- اصول دین
موضوع	: Shi'ah -- *Pillars of Islam
موضوع	: شیعه -- عقاید
موضوع	: Shia'h -- Doctrines
موضوع	: تعلیمات دینی اسلامی
موضوع	: Islamic religious education
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷ م۳/ن۹/۵/۱۱/۵ BP۲
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۱۷۲
شماره کتابشناسی ملی:	: ۵۱۶۵۸۹۱

نام کتاب	: مختصر معارف اسلامی با رویکرد کتاب باب حادی عشر
ناشر	: چتر دانش
مؤلف	: حمید نیک‌فکر
نوبت و سال چاپ	: سوم - ۱۴۰۲
شمارگان	: ۱۰۰۰
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۲۲۱-۶
قیمت	: ۱۲۰۰۰۰ تومان

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خ منبری جاوید (اردیبهشت شمالی)، پلاک ۸۸
تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳
پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com
کلیه حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

سخن ناشر

رشته حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش، به‌منزله یکی از پرتعدادترین رشته‌های دانشگاهی کشور، تعداد فراوانی از دانشجویان علوم انسانی را به‌خود جلب کرده است؛ دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه خدمت شده و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند.

منابعی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع، مجموعه کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی چنان‌که باید تغییر نیافته و خود را با تحولات و نیازهای زمانه هماهنگ نکرده‌اند.

این، درحالی است که نیاز مبرم دانش‌پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری انکارناپذیر است. به‌این‌ترتیب، ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان رشته حقوق و نیز رشته‌های متأثر از آن، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ کتاب‌هایی که روزآمدی محتوای آنها از یک سو و تناسب آنها با نیاز دانش‌پژوهان از سوی دیگر، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد.

مؤسسه آموزش عالی آزاد چتردانش، در مقام مؤسسه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های مؤثری در همراهی با دانشجویان رشته حقوق بردارد. این مؤسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، به تولید آثاری همت‌گمارد که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری پژوهندگان باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است با ارائه خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را در این حوزه‌ی علمی بیش از پیش به منصه‌ی ظهور برساند.

فرزاد دانشور

مدیر مسئول انتشارات چتر دانش

فهرست

مقدمه مؤلف	۱۰
تفاوت‌های اصول دین و فروع دین	۱۴
ضرورت شناخت پروردگار	۱۵
دلایل عقلی	۱۵
دلایل نقلی	۱۶
دلیل اول: پرهیز از ضرر و زیان (وجوب دفع ضرر مُحْتَمَل)	۱۶
دلیل دوم: شکرگزاری (وجوب شکر مُنْعِم)	۱۷
بخش اول: اصول دین	۱۹
فصل اول: توحید	۲۱
گفتار اول: اثبات وجود خدا	۲۳
۱. برهان حدوث	۲۳
۲. برهان امکان و وجوب	۲۶
۳. برهان نظم	۲۷
۴. برهان حرکت	۲۸
۵. برهان خودشناسی (مخلوق هستی و نیاز به خالق داری)	۳۰
گفتار دوم: دلایل یگانگی خداوند	۳۲
گفتار سوم: اقسام توحید	۳۵
گفتار چهارم: صفات خداوند متعال	۳۷
گفتار پنجم: اراده الهی	۳۸
فصل دوم: عدل	۴۱
فصل سوم: نبوت	۴۴
گفتار اول: ضرورت ارسال پیامبران	۴۴
گفتار دوم: فوائد بعثت	۴۶
بخش اول: روش‌های شناخت پیامبر	۴۸
بخش دوم: تفاوت معجزه با سحر	۵۰
گفتار سوم: معرفی پیامبران علیهم الصلوٰه و السلام	۵۱
پیامبران اولوالعزم	۵۲
گفتار چهارم: عصمت انبیا	۵۴

۵۵.....	بخش اول: دلایل عصمت انبیا.....
۵۶.....	بخش دوم: حیات پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۵۸.....	بخش سوم: برخی از معجزات پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۵۹.....	فصل چهارم: امامت.....
۶۲.....	گفتار اول: علت نصب امام.....
۶۵.....	گفتار دوم: ملاک تعیین امام.....
۷۰.....	برخی از شرائط و نشانه‌های امام.....
۷۰.....	حقوق امام و امت.....
۷۱.....	گفتار سوم: راه‌های اثبات امامت امیرالمومنین <small>علیه السلام</small> بعد از پیامبر.....
۷۱.....	حدیث ثقلین.....
۷۲.....	حدیث غدیر.....
۷۴.....	حدیث منزلت.....
۷۵.....	حدیث اثنا عشر خلیفه.....
۷۵.....	گفتار چهارم: معرفی امامان شیعه <small>علیهم السلام</small>
۷۷.....	بخش اول: امام علی <small>علیه السلام</small>
۷۸.....	بخش دوم: امام حسن <small>علیه السلام</small>
۷۹.....	بخش سوم: امام حسین <small>علیه السلام</small>
۸۰.....	بخش چهارم: امام سجاد <small>علیه السلام</small>
۸۱.....	بخش پنجم: امام باقر <small>علیه السلام</small>
۸۲.....	بخش ششم: امام صادق <small>علیه السلام</small>
۸۳.....	بخش هفتم: امام کاظم <small>علیه السلام</small>
۸۴.....	بخش هشتم: امام رضا <small>علیه السلام</small>
۸۵.....	بخش نهم: امام جواد <small>علیه السلام</small>
۸۵.....	بخش دهم: امام هادی <small>علیه السلام</small>
۸۶.....	بخش یازدهم: امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۸۷.....	بخش دوازدهم: حضرت ولی عصر <small>علیه السلام</small>
۸۹.....	مبحث اول: غیبت صغری و کبری.....
۹۰.....	وظیفه شیعیان در زمان غیبت.....
۹۱.....	مبحث دوم: علل غیبت.....

۹۲.....	مبحث سوم: حکومت و امامت حضرت ولی عصر <small>علیه السلام</small>
۹۳.....	گفتار پنجم: توسل
۹۴.....	گفتار ششم: شفاعت
۹۷.....	شفاعت کنندگان
۹۸.....	فصل پنجم: معاد
۹۹.....	گفتار اول: مرگ
۱۰۲.....	دلایل معاد
۱۰۵.....	گفتار دوم: برزخ
۱۰۶.....	سؤال نکیر و منکر
۱۰۸.....	گفتار سوم: قیامت
۱۱۰.....	اهمیت موضوع معاد
۱۱۲.....	گفتار چهارم: کیفیت معاد
۱۱۲.....	بخش اول: معاد جسمانی
۱۱۷.....	بخش دوم: میزان
۱۱۸.....	گفتار پنجم: بهشت و جهنم
۱۲۰.....	مخلوق بودن بهشت و جهنم
۱۲۳.....	بخش دوم: فروع دین
۱۲۵.....	اقسام فروع دین
۱۲۵.....	احکام شرعی که هر مسلمانی باید آن را بداند
۱۲۵.....	تقلید
۱۲۸.....	اقسام آبها
۱۳۲.....	تخلی
۱۳۶.....	طهارات
۱۴۱.....	فصل اول: نماز
۱۴۱.....	اقسام نمازها
۱۴۵.....	شرایط نمازگزار برای صحیح بودن نماز
۱۴۶.....	۱. لباس نمازگزار
۱۴۶.....	۲. مکان نمازگزار

۱۴۶.....	۳. قبله
۱۴۷.....	۴. وضو، غسل و تیمم
۱۴۸.....	چیزهایی که وضو را باطل می‌کند.....
۱۴۸.....	نکاتی در مورد وضو.....
۱۴۹.....	وضو جبیره.....
۱۵۰.....	غسل.....
۱۵۰.....	غسل ترتیبی.....
۱۵۱.....	غسل اتماسی.....
۱۵۱.....	موارد غسل نمودن.....
۱۵۲.....	شرایط غسل.....
۱۵۲.....	تیمم.....
۱۵۳.....	شرایط صحیح بودن تیمم.....
۱۵۴.....	۵. وقت.....
۱۵۴.....	ارکان نماز.....
۱۵۴.....	واجبات رکنی.....
۱۵۴.....	نیت.....
۱۵۵.....	تکبیره الاحرام.....
۱۵۵.....	قیام.....
۱۵۵.....	رکوع.....
۱۵۵.....	دو سجده.....
۱۵۶.....	واجبات غیررکنی.....
۱۵۶.....	قرائت.....
۱۵۷.....	ذکر.....
۱۵۷.....	تشهد.....
۱۵۷.....	سلام.....
۱۵۸.....	رکعت سوم.....
۱۵۸.....	ترتیب.....
۱۵۸.....	موالات.....
۱۵۸.....	مستحبات نماز.....

۱۵۹	مکروهات نماز
۱۵۹	مبطلات نماز
۱۶۰	نماز آیات
۱۶۱	نماز جمعه
۱۶۲	نماز میت
۱۶۲	کیفیت نماز میت
۱۶۳	شکایات
۱۶۵	نماز احتیاط
۱۶۵	سجده سهو
۱۶۶	توضیحات کتاب لمعه در مورد نماز
۱۶۶	شرایط هفت گانه نمازها
۱۶۷	کیفیت نماز
۱۶۹	فصل دوم: روزه
۱۷۱	اقسام روزه
۱۷۱	نکاتی در مورد روزه
۱۷۳	توضیحات کتاب لمعه در مورد روزه
۱۷۴	شرایط وجوب روزه
۱۷۴	واجبات روزه
۱۷۵	موارد حرمت روزه گرفتن
۱۷۵	مواردی که فقط قضای روزه واجب می شود و کفاره ندارند
۱۷۶	فصل سوم: حج
۱۷۷	اقسام حج
۱۷۹	خروج از احرام
۱۷۹	محرمات احرام
۱۸۰	عمره مفرده
۱۸۰	توضیحات کتاب لمعه در مورد حج
۱۸۱	انواع حج
۱۸۱	واجبات و محرمات احرام
۱۸۳	مانع شدن بیماری و مانع شدن دشمن از انجام اعمال

۱۸۴.....	فصل چهارم: زکات
۱۸۶.....	مصرف زکات
۱۸۷.....	توضیحات کتاب لمعه در مورد زکات
۱۸۷.....	افرادى که زکات به آنها تعلق می‌گیرد
۱۸۸.....	زکات فطره
۱۸۹.....	فصل پنجم: خمس
۱۹۱.....	مصرف خمس
۱۹۱.....	توضیحات کتاب لمعه در مورد خمس
۱۹۲.....	فصل ششم: جهاد
۱۹۳.....	توضیحات کتاب لمعه در مورد جهاد
۱۹۴.....	کیفیت جنگ با کفار
۱۹۵.....	ترک کردن جنگ
۱۹۶.....	فصل هفتم: امر به معروف و نهی از منکر
۱۹۸.....	توضیحات کتاب لمعه در مورد امر به معروف و نهی از منکر
۱۹۸.....	فصل هشتم: تولی و تبری
۲۰۲.....	مسیر رسیدن به تقرُّب الہی
۲۰۵.....	برخی از احکام مورد ابتلا
۲۰۵.....	احکام پوشش و نگاه کردن
۲۰۶.....	احکام خوردن و آشامیدن
۲۱۰.....	احکام ذبح و شکار کردن
۲۱۴.....	احکام معاملات (خرید و فروش)
۲۱۸.....	شرایط فروشنده و خریدار
۲۲۲.....	کتابنامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مؤلف

اصول و عقاید تشیع از منبع الهی سرچشمه می‌گیرد که توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از ایشان توسط ائمه علیهم السلام بیان شده‌اند.

این اصول در جوامع روایی بیان شده‌اند و متکلمین بزرگی همچون شیخ مفید، شیخ طوسی، علامه حلی و دیگران با تمسک و الگوگرفتن از آنها، ادله عقلی بر اصول دین اسلام از دیدگاه مذهب حقه جعفری اقامه کرده‌اند.

معرفی کتاب «باب حادی عشر»: کتاب کلامی معروف شیعی است. علامه حلی (متوفی ۷۲۶) کتاب «مصباح الْمُتَهَجِد» شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰) که در مورد ادعیه و عبادات است را در ده باب خلاصه کرد و آن را کتاب «مِنْهَاجُ الصَّلَاحِ فِي مَخْتَصِرِ الْمَصْبَاحِ» نام‌گذاری نمود؛ سپس بدین جهت که شناخت عبادت و دعا، فرع شناخت معبود است و صحت عبادت، بستگی به صحت اعتقاد و ایمان دارد، لذا بابتی به نام باب یازدهم (الباب الحادی عشر)، در شناخت اصول دین به آن افزوده است.

علامه حلی در باب یازدهم، اصول دین که شناخت آن بر هر مسلمانی واجب است را چنین برمی‌شمارد: فصل اول: شناخت خدا. فصل دوم: صفات ثبوتیه. فصل سوم: صفات سلبیه. فصل چهارم: عدل. فصل پنجم: علت رسالت و نبوت. فصل ششم: امامت. فصل هفتم: معاد.

توضیحی در مورد کتاب حاضر: این کتاب در مورد عقاید شیعه نوشته شده است که بیان‌کننده اصول و فروع تشیع به صورت کلی است؛ به گونه‌ای که توضیحات هر بخش به صورت مختصر و به دور از توضیحات طولانی می‌باشد و سعی شده است تا مطالب آن برای عموم افراد جامعه مفید باشد؛ لذا استدلال‌هایی که مورد استفاده قرار گرفته‌اند به اختصار بیان شده‌اند و مقدماتی مختصر دارند.

این کتاب در واقع مقدمه‌ای است از کتابی که در آینده‌ای نزدیک عرضه می‌گردد و در بر دارنده استدلال‌هایی عقلی و نقلی است و با توضیح کامل در مورد اصول و فروع عقاید تشیع آراسته شده است.

نگارنده این کتاب درصدد بیان اصول و فروع دین با زبانی ساده و آسان است، به گونه‌ای که تمام اقشار جامعه بتوانند از آن استفاده نمایند؛ لذا سعی شده است تا از الفاظ تخصصی کمترین استفاده صورت پذیرد و با زبانی همه فهم به بیان مطالب پرداخته شود.

در مورد قسمت فروع دین، ذکر این نکته لازم است که احکام مورد استناد، از کتاب «متن کامل اللمعه الدمشقیه با ترجمه روان» نوشته شمس‌الدین محمد بن مکی بن احمد عاملی نبطی جزینی معروف به شهید اول (۷۸۶-۷۳۴ه ق) با ترجمه حمید نیک فکر گردآوری و بیان شده است.

از تمامی اساتید و دانش‌پژوهان گرامی استدعا داریم که پس از مطالعه این کتاب، نظرات عالمانه خود را به نگارنده انتقال دهند تا در صورت لزوم در چاپ‌های بعدی اشکالات و ایرادات احتمالی مرتفع شده و قابلیت بهره‌مندی از این مجموعه بیش از گذشته برای مخاطبان فراهم شود.

پست الکترونیکی نگارنده: a2sahid@yahoo.com

دین

دین در لغت: پیروی و اطاعت کردن، تسلیم و سر سپردگی به شریعت است.^۱
دین در اصطلاح: مجموعه‌ای از معارف، قوانین و دستورات اخلاقی است که در مورد فرد و اجتماع بوده و از جانب خداوند به واسطه پیامبران فرستاده شده‌است و در بردارنده سعادتمندی و اخروی افراد جامعه است؛ «دین، در اصطلاح به معنای اعتقاد به آفریننده‌ای برای جهان و انسان و دستوره‌های عملی متناسب با این عقاید است».^۲
امیرالمومنین (علیه السلام) می‌فرماید: «اجْعَلِ الدِّينَ كَهْفَكَ».^۳ دین را پناهگاه خود قرار ده.

و نیز می‌فرماید: «نِعْمَ الْقَرِينُ الدِّينُ».^۴ دین بهترین همراه است.
این نکته لازم به ذکر است که از هر فردی نباید دین را گرفت بلکه از کارشناسان و راه بلدان و افرادی که مورد تضمین الهی هستند (دارای معجزه هستند و مقام عصمت دارند) باید راه را جویا شد. امام باقر (علیه السلام)

۱- ابن فارس، أحمد بن فارس، معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۱۹؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۲۳.

۲- مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقاید، ص ۱۱.

۳- لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، ص ۷۷.

۴- همان، ص ۴۹۴.

می‌فرماید: «شَرِّقًا وَ غَرَبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلُ الْبَيْتِ».^۱ به شرق عالم و غرب عالم بروید، هرگز علم صحیحی جز آنچه از ناحیه ما اهل بیت خارج می‌شود، پیدا نخواهید کرد.

نباید فراموش کرد که ایمان به پروردگار و تدبیر به دین داشتن، نیازمند عمل صالح است و با عمل صالح است که دانسته می‌شود فردی مؤمن است یا خیر؛ لذا میوه درخت ایمان، عمل شایسته و صالح است.

موضوعات و مسائل مطرح شده در دین اسلام را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱. اصول دین.

۲. فروع دین.

تعریف اصول دین: اعتقاداتی که از پایه‌های اسلام به حساب می‌آید و ایمان به آنها در تحقق اسلام، ضروری است. اصول دین شامل: ۱. توحید ۲. عدل ۳. نبوت حضرت محمد ﷺ ۴. ایمان به امامت ۵. معاد است.^۲ علت نام گذاری پنج اصل مذکور به نام اصول دین: «زیر بنا و پایه‌های سایر علوم دینی مانند حدیث، فقه و تفسیر، براساس این پنج اصل است».^۳ تعریف فروع دین: باید‌ها و نباید‌هایی است که از طرف شارع برعهده انسان نهاده شده است. به عبارت دیگر: عملکرد و وظایف مکلفین که از طرف قانون‌گذار برعهده افراد نهاده شده است. فروع دین به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱. عبادات ۲. معاملات یعنی احکام و قوانین غیر عبادی. دین اسلام در مورد اصول دین به مکلفین (یعنی افرادی که به سن بلوغ رسیده و عاقل هستند و قدرت انجام تکالیف را دارند) دستور می‌دهد که هیچ کسی حق ندارد از فردی دیگر تقلید نماید بلکه اصول دین را بایستی

۱- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹.

۲- برخی در مورد امامت و عدل از اصطلاح اصول مذهب تشیع استفاده می‌نمایند.

۳- فاضل مقداد می‌نویسد: «سَائِرُ الْعُلُومِ الدِّينِيَّةِ مِنَ الْحَدِيثِ وَالْفِقْهِ وَ التَّفْسِيرِ مَبْتَنِيَّةٌ عَلَيْهِ». فاضل مقداد، شرح باب حادی عشر ص ۶.

با اعتقاد قلبی و دلیل محکم پذیرفته باشید و بتواند آن را بیان کنید.

دین اسلام در مورد فروع دین بیان می‌کند که: ۱. اگر فردی به علوم فقهی و دینی تسلط دارد و می‌تواند با توجه بر استنباط‌های علمی، احکام فقهی را به دست آورد و انجام دهد: بر اساس آنچه که به آن رسیده است عمل نماید؛ ۲. اگر به علوم فقهی و دینی تسلطی ندارد: می‌بایست یا به احتیاط عمل نماید یا اینکه از فقیه عالمی به نام مرجع تقلید، بهره ببرد؛ کسی که می‌خواهد از مجتهد تقلید نماید باید از مجتهد زنده اعلم تقلید کند البته اگر مجتهد زنده اجازه بدهد، می‌توان بر تقلید از مجتهد میت باقی ماند.

لذا همان‌گونه که برخی با نام متخصص در علوم مختلف وجود دارند، برخی نیز در علوم دینی تخصص پیدا کرده‌اند تا سایر افراد را یاری نمایند.

تفاوت‌های اصول دین و فروع دین

۱. اصول دین در مورد اعتقادات و یقین قلبی سخن به میان می‌آورد؛ ولی فروع دین به اعمال انسان‌ها توجه دارد.
۲. اصول دین را باید با یقین قلبی به دست آورد و تقلید کردن، جایگاهی در آن ندارد؛ اما فروع دین را می‌توان به سبب تقلید کردن از مجتهد به سامان رسانید.
۳. اصول دین، بیشتر جنبه توصیفی و اخباری دارد؛ اما فروع دین، بیشتر جنبه دستوری و انشایی دارد.
۴. در اصول دین اختلافات راه ندارند؛ اما در فروع دین به سبب علل گوناگون در برخی موارد، اختلاف نظر وجود دارد.
۵. اصول دین بر پنج اصل استوار شده است؛ اما فروع را ده فرع شمرده‌اند.

شناخت خداوند

ضرورت شناخت پروردگار

حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمایند: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ». 'ابتدای دین شناخت خداوند است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ نَعِيمِهَا وَ كَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلَ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطَّوْنَهُ بِأَرْجُلِهِمْ...»^۱ اگر مردم می دانستند شناخت خدا تا چه اندازه با ارزش است به شکوفه های رنگین دنیا، که بیشتر دشمنان از آن بهره دارند چشم نمی دوختند و دنیا نزد آنان بی ارزش تر از خاک بود. دلایل شناخت خداوند بر دو دسته اند: ۱. دلایل عقلی ۲. دلایل نقلی

دلایل عقلی

دلیل اول: پرهیز از ضرر و زیان (وجوب دفع ضرر مُحْتَمَل): در صورتی که احتمال ضرر بزرگی داده شود، بررسی و اقدامات لازم صورت می گیرد و تا جایی که امکان دارد از خسارتها جلوگیری می کنیم. به عنوان نمونه اگر کودکی به ما بگوید داخل لیوانی که آب می نوشی سم وجود دارد، عقل به وجوب اجتناب از آن ظرف حکم می کند؛ حال اگر افرادی آمده اند و می گویند ما از جانب خدا آمده ایم و می خواهیم شما را به راه سعادت راهنمایی کنیم و خدایی وجود دارد که وعده به بهشت و وعید (ترساندن و تهدید) به عقاب داده است، عقل حکم می کند که به ادعای آنان و دلیلشان گوش فرا دهیم و اگر ادعای آنها را موافق عقل دیدیم و برای ما ثابت شد که در گفتارشان راستگو هستند به سخنشان، عمل کنیم.

۱- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، خطبه اول، ص ۳۹.

۲- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۲۴۷.

دلیل دوم: شکرگزاری (وجوب شکر مُنِعِم): سپاس‌گزاری در برابر کسی که به انسان نعمتی داده است، امری ستودنی و لازم است. واجب بودن شکر منعم به این دلیل است که عقلاً، کسی که چنین شکری را ترک کند مستحق مذمت و نکوهش می‌داند؛ لذا برای شکرگزاری در برابر بخشنده نعمت باید او را شناخت و آنچه موجب خرسندی یا ناراحتی وی می‌شود را بدانیم تا بتوان به بهترین شکلی از او تشکر کرد و آنچه را که می‌خواهد انجام دهیم و از آنچه که موجب بیزاری او می‌شود دوری کنیم.

دلایل نقلی

دلیل اول: پرهیز از ضرر و زیان (وجوب دفع ضرر مُحْتَمَل)

روایات نیز -همانند عقل- بیان می‌نمایند که دفع ضرر محتمل، واجب و ضروری است.

مردی از زندیقان [یعنی افرادی که منکر وجود خدا یا قائل به دو خدا هستند] بر امام رضا (علیه السلام) داخل شد و در نزد آن حضرت جماعتی بودند. امام رضا (علیه السلام) به آن مرد فرمود: «أَيُّهَا الرَّجُلُ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَكُمْ وَ لَيْسَ هُوَ كَمَا تَقُولُونَ أَلْسَنَا وَ إِيَّاكُمْ شَرَعًا سَوَاءً وَ لَا يَضُرُّنَا مَا صَلَّيْنَا وَ صُمْنَا وَ زَكَّيْنَا وَ أَقْرَبْنَا فَسَكَّتْ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ (علیه السلام) وَ إِنْ يَكُنِ الْقَوْلُ قَوْلَنَا وَ هُوَ كَمَا نَقُولُ أَلْسَنُكُمْ قَدْ هَلَكْتُمْ وَ نَجُونَا»! مرا خبر ده که اگر گفتار درست، گفتار شما باشد در حالیکه چنان نیست که شما می‌گویید [یعنی شما در اشتباه هستید که می‌گویید خدایی وجود ندارد]، آیا ما و شما چون یکدیگر و با هم برابر نیستیم و آنچه از نماز و روزه و زکات انجام داده‌ایم و اقرار نموده‌ایم، به ما ضرر نرساند. [یعنی اگر سخن شما صحیح باشد و خدایی وجود نداشته باشد، ما و شما با یکدیگر برابر هستیم زیرا شما بر بدن خویش، سختی و مشتقی بار نکرده‌اید ولیکن

ما، برخی از سختی‌ها را بر بدن خویش وارد کرده‌ایم] آن مرد سکوت کرد و هیچ نگفت سپس حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمود: اگر سخن درست، سخن ما باشد و حال آنکه سخن ما [صحیح] است و چنان است که ما می‌گوییم، آیا شما چنان نیستید که هلاک شده باشید و ما نجات یافته باشیم. [یعنی اگر آنچه ما می‌گوییم، صحیح باشد و خدایی وجود داشته باشد، ما به سعادت اخروی رسیده‌ایم ولیکن شما به شقاوت اخروی دست یافته‌اید].

دلیل دوم: شکرگزاری (وجوب شکر مُنِعِم)

منصور بن حازم در مورد تبعیت از خداوند به امام صادق (علیه السلام) عرض می‌کند: «إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًّا فَيَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يُعْرِفَ أَنَّ لِدَلِكِ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطًا وَ أَنَّهُ لَا يُعْرِفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ». همانا کسی که مالک را شناخت، شایسته است که بداند برای او خشنودی و خشمی است. و اینکه خشنودی و خشم آن مالک، جز به وحی یا رسول شناخته نمی‌شود، پس کسی که به او وحی نمی‌شود، لازم است دنبال رسولان برود.^۲

۱- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲- عدم رد شدن سخن منصور توسط امام (علیه السلام) به این نکته اشاره دارد که امام صادق (علیه السلام) سخن وی را پذیرفته اند.



اقسام اصول دین

اصول دین در میان تشیع بر پنج قسمت است:

فصل اول: توحید

تعریف توحید: توحید، به معنای یکتا دانستن خداست.^۱

امام صادق (علیه السلام) در تعریف توحید می‌فرماید: «أَمَّا التَّوْحِيدُ فَأَنْ لَا تُجَوِّزَ عَلَى رَبِّكَ مَا جَاَزَ عَلَيْنِكَ»^۲. اما توحید این است که آنچه برای خود روا می‌داری، بر مالک خود، روا ندانی.

امیرالمومنین (علیه السلام) می‌فرماید: «تَوْحِيدُهُ تَمْيِيزُهُ مِنْ خَلْقِهِ»^۳. توحید الهی، جدا دانستن خدا و خلقتش می‌باشد.

در جنگ جمل در جواب شخص عربی که از حضرت پرسید یا امیرالمومنین معنای این که می‌فرمایید خداوند واحد است چیست؟ فرمود: معنای خدا واحد است بر چهار قسمت تصور می‌شود که دو قسمت آن جایز نیست و دو نوع دیگر آن را برای خداوند باید ثابت نمود، اما آن دو قسمت که جایز نیست: ۱. گفته شود خدا واحد است و مقصود یکی از اعداد باشد، چون هر

۱- فراهیدی، خلیل بن أحمد، کتاب العین، ج ۳، ص ۲۸.

۲- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، التوحید، ص ۹۶.

۳- طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۰۱.

چیزی که دومی نداشته باشد داخل در عدد نیست آیا نمی بینی اگر کسی بگوید خداوند یکی از سه تاست، کفر است؟

۲. اگر گفته شود خدا واحد است و نوعی از جنس اراده شود، این هم کفر است مانند کسی که بگوید خداوند یکی از موجودات است، چنان که گفته می شود فلانی یکی از مردم است چون در این صورت خداوند را تشبیه نموده است. و اما آن دو قسم از معنای واحد را که برای خداوند ثابت است:

۱. در موجودات برای خدا شبیهی نیست.

۲. خداوند در وجود و عقل و وهم منقسم نمی شود و این چنین است پروردگار ما.^۱

پس روایت بیان می کند که مراد از واحد بودن خدا یا بساطت و عدم ترکیب خداست و یا یگانگی و بی همتایی اوست. مشهورترین معنای توحید همان یگانگی ذات خداوند و عدم وجود هرگونه همتا و شبیه برای اوست.

امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند: پیامبر از زبان جبرئیل چنین نقل می کند: «يَا مُحَمَّدُ إِنَّ لِكُلِّ دِينٍ أَصْلًا وَ دِعَامَةً وَ فَرْعًا وَ بُنْيَانًا وَ إِنَّ أَصْلَ الدِّينِ وَ دِعَامَتَهُ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».^۲

ای محمد (صلی الله علیه و آله) هر دینی دارای اصل و ستونی و فرع و بنایی است. اصل و ستون دین اسلام کلمه لا اله الا الله است.

۱- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، التوحید، ص ۸۳. أَعْرَابِيًّا قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)

۲- تفسیر کوفی، فرات بن ابراهیم فرات الکوفی، ص ۳۹۷.

گفتار اول: اثبات وجود خدا

وجود خدا را به چند دلیل (برهان) می‌توان اثبات کرد. برخی از آنها عبارتند از:

۱. برهان حدوث

معنای لغوی حدوث: «وجود چیزی است بعد آنکه نبوده است»^۱ یعنی ابتدای وجودی دارد.

برهان حدوث می‌گوید هرآنچه که غیر از خداوند است، دارای ابتدای وجودی است؛ بدین معنا که سابقه عدم دارند و سلسله موجودات به جایی می‌رسند که هیچ چیزی نبوده است. زمان و مکان بعد وجودی اشیا هستند و با خلقت اشیا است که زمان و مکان تحقق پیدا می‌کند.

به دیگر سخن: آنچه دیده می‌شود، به حکم ضروری عقل، ماهیات و موجوداتی هستند که وجود خارجی و حقیقی - نه وجود اعتباری و وهمی - دارند؛ اگر با این موجودات، خالق هم وجود داشته باشد، وجود خالق ثابت می‌شود. و اگر خالق در میان نباشد، حادث بودن تمام موجودات لازم می‌آید زیرا واسطه‌ای بین حادث و قدیم نیست.

پس برای ممکنات می‌بایست ایجاد کننده‌ای وجود داشته باشند، ایجاد کننده دو صورت دارد ۱. اگر ایجاد کننده آنها، قدیم باشد،^۲ وجود خالق ثابت می‌شود و ۲. اگر ایجاد کننده آنها نیز، حادث باشد، خودش به ایجاد کننده احتیاج دارد: الف: اگر ایجاد کننده او، همان حادث اول باشد، دور^۳ لازم می‌آید.

۱- ابن فارس، أحمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۶.

۲- تعریف قدیم: موجودی که متعالی از زمان و مکان باشد و ابتدای وجودی داشتن برای آن متصور نیست و دارای اجزاء نمی‌باشد.

۳- تعریف دور: متوقف بودن شیء بر چیزی است که آن نیز بر همان شیء اولی توقف دارد مثل این که وجود «الف» بر وجود «ب» توقف دارد و وجود «ب» بر وجود «الف» توقف دارد. دور به ضرورت عقل، باطل است زیرا لازمه آن، این است که یک چیز در یک آن، هم موجود باشد و هم معدوم و این امر، مستلزم اجتماع نقیضین می‌شود، در حالی که اجتماع نقیضین، محال است.

ب: اگر ایجاد کننده‌اش همچون خودش، حادث دیگری باشد، همین سخن درباره‌اش تکرار می‌شود، پس اگر به قدیم منتهی نشود، تسلسل^۱ لازم می‌آید. ایجادکننده موجودات دو صورت دارد:

۱- قدیم است: وجود خالق ثابت می‌شود.

۲- حادث است: به ایجادکننده دیگری نیاز دارد که آن ایجادکننده یا:

- حادث اول است: دور حاصل می‌شود.

- حادث است و به حادث دیگری متکی است و به قدیم منتهی

نمی‌شود: تسلسل حاصل می‌شود.

علامه حلی در شرح تجرید الاعتقاد می‌نویسد: «العالم حادثٌ فلا بُدُّ لَهُ مِنْ مُحَدِّثٍ فَلَوْ كَانَ مُحَدِّثًا تَسْلَسَلُ أَوْ دَارَ وَإِنْ كَانَ قَدِيمًا ثَبَتَ الْمَطْلُوبُ لِأَنَّ الْقِدَمَ يَسْتَلْزِمُ الْوُجُوبَ»^۲.

عالم دارای حدوث است [یعنی دارای ابتدای وجودی است] پس نیازمند چیزی است که او را ایجاد کرده باشد، لذا اگر آن پدید آورنده نیز دارای ابتدای وجودی باشد او به پدید آورنده‌ای که دارای ابتدای وجود نباشد، منتهی نگردد [تسلسل یا دور به وجود می‌آید؛ و اگر آن پدید آورنده قدیم باشد، مطلوب ما [یعنی اثبات پدید آورنده‌ای که دارای ابتدای وجود نباشد] ثابت می‌گردد زیرا قدیم بودن مستلزم واجب بودن است.

خلاصه برهان حدوث: ۱. جهان دارای ابتدای وجودی است. ۲. آنچه دارای ابتدای وجودی است، حادث است (و بدون اینکه ماده وجودی‌ای داشته باشد، خلق شده است): پس جهان حادث است. ۳. هر آنچه که

۱- تعریف تسلسل: ترتب و سلسله وار بودن علت‌ها و معلولها به‌گونه‌ای که قبلی، علت بعدی باشد و همین طور (این سلسله علت و معلول ادامه پیدا می‌کند). تسلسل نیز باطل است زیرا وجود نامتناهی محال است.

۲- علامه حلی، کشف المراد فی تجرید الاعتقاد، ص ۳۹۲.

ابتدای وجودی داشته باشد به قدیم نیازمند است.

مردی بر امام رضا (علیه السلام) وارد شد و عرض کرد: «يَا اَبْنَ رَسُولِ اللّٰهِ مَا الدَّلِيلُ عَلٰى حَدَثِ الْعَالَمِ قَالَتْ اَنْتَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَ قَدْ عَلِمْتَ اَنَّكَ لَمْ تُكُوْنْ نَفْسَكَ وَ لَا كُوْنَكَ مِنْ هُوَ مِثْلَكَ»^۱.

ای پسر رسول خدا دلیل بر حدوث عالم چیست؟ فرمود: تو نبوده‌ای و بعد از آن موجود شده‌ای و می‌دانی که تو خود را موجود نکرده‌ای و کسی هم که همانند تو است تو را موجود نکرده و هستی نداده است.

ابن ابی‌العوجا [او کسی است که منکر خدا بوده است] از امام صادق (علیه السلام) در مورد حدوث اجسام سوال می‌نماید و می‌گوید: «مَا الدَّلِيلُ عَلٰى حَدَثِ الْاَجْسَامِ فَقَالَ اِنِّيْ مَا وَجَدْتُ شَيْئًا صَغِيْرًا وَ لَا كَبِيْرًا اِلَّا وَ اِذَا ضَمُّ اِلَيْهِ مِثْلُهُ صَارَ اَكْبَرَ وَ فِيْ ذٰلِكَ زَوَالٌ وَ اِنْتِقَالٌ عَنِ الْحَالَةِ الْاُولٰى وَ لَوْ كَانَ قَدِيْمًا مَا زَالَ وَ لَا حَالٌ لِاَنَّ الَّذِيْ يَزُوْلُ وَ يَحْوُلُ يَجُوْزُ اَنْ يُّوجَدَ وَ يَبْطُلَ فَيَكُوْنُ بِوُجُوْدِهِ بَعْدَ عَدَمِهِ دُخُوْلٌ فِي الْحَدَثِ وَ فِي كُوْنِهِ فِي الْاَزَلِ دُخُوْلُهُ فِي الْعَدَمِ وَ لَنْ تَجْتَمِعَ صِفَةُ الْاَزَلِ وَ الْعَدَمِ وَ الْحُدُوْثِ وَ الْقَدَمِ فِيْ شَيْءٍ وَّاحِدٍ»^۲.

دلیل بر حدوث اجسام چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: من هیچ جسم خرد و درشتی در این جهان درک نمی‌کنم جز اینکه در صورت پیوست همانندش به آن، بزرگتر می‌شود و این موضوع زوال و انتقال از حالت اولی است و اگر جسم قدیم بود، زوال و تحوّل نمی‌پذیرفت زیرا چیزی که زوال پذیرد و متحوّل شود، رواست که یافت شود و نابود گردد؛ لذا وجودش پس از نبود، عینِ حدوث است [یعنی دارای ابتدای وجودی است]؛ و بودنش در ازل، عینِ نیستی او است ازیرا صورتی که تحوّل پیدا کرده است و تبدیل

۱- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، التوحید ص ۲۹۳.

۲- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۷۷.

به صورت جدید گردیده است، در ازل نبوده است] و هرگز صفت ازلیت و عدم و حدوث و قدّم در یک چیز جمع نگردد.

۲. برهان امکان و وجوب

موجودات جهان دارای صفت امکان هستند؛ یعنی نسبت آنها به وجود و عدم، مساوی است: ممکنات یا باید بدون علت به وجود آمده باشند یا اینکه نیازمند علتی هستند؛ ممکنات محال است که بدون علت به وجود آمده باشند زیرا باطل بودن دور و تسلسل از واضحات است؛ لذا به موجودی نیاز دارند که دارای صفت وجوب وجود است به این معنا که موجود است بدون اینکه سابقه عدم داشته باشد.

علامه حلی می‌فرماید: «هنا موجود بالضرورة فإن كان واجباً فهو المطلوب، وإن كان ممكناً افتقر إلى مؤثر موجود بالضرورة فذلك المؤثر إن كان واجباً فالمطلوب، وإن كان ممكناً افتقر إلى مؤثر موجود فإن كان واجباً فالمطلوب وإن كان ممكناً تسلسل أو دار»^۱.

در اینجا [میان موجودات خارجی] به طور ضروری، موجودی تحقق دارد: ۱. اگر این موجود، واجب^۲ باشد، مطلوب ما [یعنی اثبات خداوند] ثابت می‌گردد؛ ۲. اگر این موجود، ممکن^۳ باشد، نیازمند تأثیرگذاری است که وجود خارجی دارد [یعنی آن موجود تأثیرگذار باید قبل از این موجود ممکن، وجود داشته باشد]، لذا اگر این موجود تأثیرگذار، واجب باشد، مطلوب ما [یعنی اثبات خداوند] ثابت می‌گردد؛ اگر این موجود تأثیرگذار، ممکن باشد، نیازمند تأثیرگذاری است که وجود خارجی دارد، لذا اگر این

۱- علامه حلی، کشف المراد فی تجرید الاعتقاد، ص ۳۹۲.

۲- تعریف واجب: موجودی که متعالی از داشتن زمان و مکان باشد و ابتدای وجودی داشتن برای آن متصور نیست.

۳- تعریف ممکن: موجودی که قبل از تحقق، نسبت به وجود داشتن یا وجود نداشتن، حالت تساوی دارد؛ لذا دارای ابتدای وجودی است.

موجود تاثیر گذار، واجب باشد، مطلوب ما [یعنی اثبات خداوند] ثابت می‌گردد؛ و اگر این موجود، ممکن باشد، تسلسل یا دور لازم می‌آید. خلاصه برهان امکان و وجوب: موجودات بر دو قسمت می‌باشند: ۱. یا اینکه وجوب برای آنها ضرورت دارد ۲. یا اینکه ممکن هستند و ابتدای وجودی دارند. اگر موجودات دارای ابتدای وجودی باشند نیازمند مُرَجِّح (ترجیح‌دهنده) هستند (یعنی نیازمند به موجودی هستند که سایر موجودات را خلق می‌کند)، آن مُرَجِّح یا الف: به مُرَجِّح دیگری احتیاج دارد یا ب: نیاز ندارد: اگر به مُرَجِّح دیگری محتاج نباشد، مطلوب ما (یعنی اثبات واجب)، تحقق می‌یابد و اگر به مُرَجِّح دیگری نیاز داشته باشد به علت اینکه دور و تسلسل باطل است، باید به مُرَجِّحی برسیم که ممکن نباشد و ابتدای وجودی نداشته باشد بلکه واجب باشد و این واجب الوجود همان خداست.

۳. برهان نظم

«این برهان بر دو پایه اصلی (صغری و کبری) و یک نتیجه قرار گرفته است: ۱. جهان هستی بر اساس یک نظام دقیق و حساب شده‌ای آفریده شده و بر هر ذره‌ای از موجودات یک سلسله قوانین تغییر ناپذیری حکومت می‌کند. ۲. هر جا نظم و تدبیر حساب شده‌ای هست ممکن نیست زائیده رویدادهای تصادفی باشد و حتماً باید از علم و قدرتی سرچشمه گرفته شده باشد.

نتیجه: نظم و تدبیر جهان آفرینش گواه این است که صانعی توانا و سازنده‌ای دانا با محاسباتی دقیق نقشه آن را طرح و سپس کاخ عظیم عالم هستی را بر پایه آن بنا نهاده است.^۱

برهان نظم دو ادعا را ثابت می‌نماید: ۱. سازنده جهان بایستی دارای

علم و قدرتى باشد كه با علم و قدرت مخلوقات متفاوت است. ۲. اگر علم و قدرت نظم دهنده با علم و قدرت مخلوقات متفاوت باشد، وجود خود ناظم نیز با وجود مخلوقات تفاوت دارد؛ لذا این برهان دست كمى از برهان حدوث و قدم و برهان وجوب و امکان ندارد و پا به پای آنها حرکت مى‌كند.^۱

برخى از آیات و روایاتی كه بر برهان نظم دلالت دارند:

«سُرْبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ».^۲

نشانه‌های خود را در عالم و در وجود خودشان به آنها نشان دادیم تا اینکه آشكار شد او حق است.

امام صادق (عليه السلام) در پاسخ زندیق [فردى كه منكر خداست يا قائل به دو خداست] فرمودند: «وَجُودُ الْأَفَاعِيلِ دَلَّتْ عَلَيَّ أَنَّ صَانِعًا صَنَعَهَا أَلَا تَرَىٰ أَنَّكَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَىٰ بِنَاءِ مُشَيَّدٍ مَبْنِيٍّ عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ بَانِيًّا وَ إِن كُنْتَ لَمْ تَرَ الْبَانِيَّ وَ لَمْ تُشَاهِدْهُ».^۳

وجود ساخته‌ها دلالت بر آن دارد كه سازنده‌ای آن را ساخته است. آیا نمی‌بینی كه چون به ساختمانی استوار و برافراشته می‌نگری، می‌فهمی كه سازنده‌ای دارد، اگر چه سازنده را ندیده و مشاهده نكرده باشی [یعنی هر بنا و مخلوقی كه با ترتیب و نظم بین اجزای آن، ساخته شده است دلالت بر وجود سازنده‌ای می‌نماید].

۴. برهان حرکت

این برهان تأییدکننده سه برهان قبلی است و بیان می‌كند كه موجودی

۱- تفصیل و قلم فرسایی بیشتر در این زمینه را به کتابی مشروح در مورد معارف اسلامی كه در آینده‌ای نزدیک توسط نگارنده عرضه می‌گردد، موكول می‌نماییم.

۲- فصلت/ ۵۳.

۳- كلینی، محمد بن یعقوب، الكافی، ج ۱، ص ۸۱.

غیر از موجودات مادی وجود دارد.

مقدمه اول: جهان متحرک است: جهان در حال تغییر و تحول است از کیهانشان‌ها گرفته تا جانوران همگی در جنبش و تحرک‌اند بلکه در درون هر موجودی نیز تحرک و تغییر وجود دارد.

مقدمه دوم: نیازمندی متحرک به محرک: در هر حرکت یا تغییر در حرکتی، پدیده‌ای رخ می‌دهد که پیش از آن وجود نداشته است و هر پدیده‌ای که در جهان رخ می‌دهد نیازمند محرک است پس برای شروع تغییر و تحول‌ها نیازمند سبب هستیم. به عبارت دیگر: هر متحرکی در حرکت خود وابسته به محرکی است که آن را به حرکت در بیاورد.

نتیجه: در مورد محرک دو فرض وجود دارد: ۱. خودش متحرک است: نیازمند محرک دیگری است ۲. خودش متحرک نیست؛ اگر نیازمند محرک دیگری باشد به علت ابطال دور و تسلسل باید به محرکی برسد که غیرمتحرک باشد و متحرکی که غیر متحرک است یعنی دارای خواص مادی نیست؛ زیرا خاصیت مادیات این است که دارای اجزا هستند لذا دارای تحوّل هستند و تغییر و تحول است که حرکت به وجود می‌آورد. فردی از امیرالمومنین (علیه السلام) سوال کرد که چه دلیلی برای اثبات خداوند وجود دارد؟ حضرت پاسخ دادند: «ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ تَحْوِيلُ الْحَالِ وَ ضَعْفُ الْأَرْكَانِ وَ نَقْضُ الْهَيْمَةِ»^۱.

سه مورد برای اثبات صانع وجود دارد:

۱. تغییر حالات (درونی)

۲. تضعیف قوا

۳. دگرگونی اراده‌ها.

از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم آیا خداوند به صورت ازلی متحرک بوده

۱- شعیری، محمد بن محمد، جامع الاخبار، ص ۷.

است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ إِنَّ الْحَرَكََةَ صِفَةٌ مُّخَدَّتَةٌ بِالْفِعْلِ»^۱.

برتر است خداوند از اینکه متحرک باشد، حرکت از صفات حدوث است. امام کاظم (علیه السلام) فرمودند: «كُلُّ مُتَحَرِّكٍ مُّحْتَاجٌ إِلَى مَنْ يُحَرِّكُهُ أَوْ يَتَحَرَّكُ بِهِ»^۲. هر چه که حرکت می‌کند، نیازمند چیزی است که او را به حرکت درآورد یا به واسطه آن حرکت نماید.

خلاصه برهان حرکت: ۱. اشیا دارای تغییر و تحول هستند ۲. هر متحرکی نیازمند محرک است ۳. محرک دیگر یا خودش، ثابت است یا اینکه متغیر است ۴. به علت بطلان دور و تسلسل، باید به محرکی برسیم که غیر متحرک باشد.

نتیجه: چیزی که دارای تحرک نباشد، جسم نیست و خواص آن را ندارد.

۵. برهان خودشناسی (مخلوق هستی و نیاز به خالق داری)

این برهان بیان می‌نماید که هر فردی به خویشتن بنگرد و ببیند که دارای جسمی است که از اجزای متعدد و مختلف تشکیل یافته است؛ این اجزا با هماهنگی با یکدیگر کار می‌نمایند و دارای قوت و ضعف هستند و روزی به وجود آمده‌اند و روزی نیز از بین می‌روند، به این نتیجه می‌رسد که او را آفریننده‌ای است و باید صفات آن آفریننده برخلاف اوصاف آن فرد باشد وگرنه او نیز نیازمند به ایجادکننده‌ای است.

«وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يُبْتُ مِنْ دَابَّةٍ ءَايَتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ»^۳ و در آفرینش شما و آنچه از جنبندگان پراکنده می‌کند، برای اهل یقین، نشانه‌هایی است.

۱- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۰۷

۲- همان، ج ۱، ص ۱۲۵.

۳- جائیه/ ۴.

حضرت امیر (علیه السلام) می فرمایند: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ كَيْفَ يَعْرِفُ رَبَّهُ»^۱. در شگفتی از کسی که خودش را نشناخته چگونه [می خواهد] خدایش را بشناسد.

شخصی از امام رضا (علیه السلام) تقاضا کرد که دلیل بر وجود خداوند را بیان نمایند، حضرت فرمودند: «عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا الْبُنْيَانِ بَانِيًا فَاقْرَأْتُ بِهِ»^۲. من در ساختمان وجودم نظر کردم دانستم که این بنا بنیانگذاری دارد پس به آن اقرار کردم.

امام رضا (علیه السلام) می فرماید: «بِصْنَعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ وَ بِالْعُقُولِ تُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ»^۳. با مخلوقات خداوند بر او استدلال می شود و از راه عقل‌ها، معرفت او محکم می شود.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «وَ الْعَجَبُ مِنْ مَخْلُوقٍ يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ يَخْفَى عَلَى عِبَادِهِ وَ هُوَ يَرَى أَثَرَ الصَّنْعِ فِي نَفْسِهِ بِتَرْكِيْبٍ يَبْهَرُ عَقْلَهُ وَ تَأْلِيْفٍ يُبْطِلُ حُجَّتَهُ وَ لَعْمَرِي لَوْ تَفَكَّرُوا فِي هَذِهِ الْأُمُورِ الْعَظَامِ لَعَايَنُوا مِنْ أَمْرِ التَّرْكِيبِ الْبَيِّنِ وَ لُطْفِ التَّدْبِيرِ الظَّاهِرِ وَ وُجُودِ الْأَشْيَاءِ مَخْلُوقَةً بَعْدَ أَنْ لَمْ تَكُنْ... مَا يَدُلُّهُمْ ذَلِكَ عَلَى الصَّانِعِ»^۴. تعجب از مخلوقی که می پندارد خدا از بندگانش پنهان است در حالی که آثار آفرینش را در وجود خویش می بیند با ترکیبی که عقلش را مبهور و انکارش را باطل می سازد و به جان خودم سوگند اگر در این امور [نظام آفرینش] فکر می کردند به طور قطع، از ترکیب روشن و تدبیر واضح و وجود اشیای مخلوق، بعد از اینکه موجود نبودند [یعنی ابتدای وجودی دارند] مشاهده می کردند ... و به آفریدگار جهان رهنمون می شدند.

۱- لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون التحکیم و المواعظ، ۳۲۹.

۲- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۷۸.

۳- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی تحف العقول، ص ۶۲.

۴- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۵۲.

ابوشاکر دیسانی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: دلیل آن که برای تو خالق وجود دارد چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: «وَجَدْتُ نَفْسِي لَا تَخْلُو مِنْ إِحْدَى جِهَتَيْنِ إِمَّا أَنْ أَكُونَ صَنَعْتُهَا أَنَا أَوْ صَنَعَهَا غَيْرِي فَإِنْ كُنْتُ صَنَعْتُهَا أَنَا فَلَا أَحْلُو مِنْ أَحَدٍ مَعْنِيَنِ إِمَّا أَنْ أَكُونَ صَنَعْتُهَا وَ كَانَتْ مَوْجُودَةً أَوْ صَنَعْتُهَا وَ كَانَتْ مَعْدُومَةً فَإِنْ كُنْتُ صَنَعْتُهَا وَ كَانَتْ مَوْجُودَةً فَقَدْ اسْتَعْنَتْ بِوُجُودِهَا عَنْ صَنَعَتِهَا وَإِنْ كَانَتْ مَعْدُومَةً فَإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ الْمَعْدُومَ لَا يُحْدِثُ شَيْئاً فَقَدْ ثَبَتَ الْمَعْنَى الثَّلَاثُ أَنَّ لِي صَانِعاً وَ هُوَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

نفس خود را چنان یافتیم که از یکی از دو جهت خالی نباشد یا اینکه من چنان باشم که آن را ساخته باشم یا نساخته باشم. اگر خودم ساخته باشم، خالی نباشد از یکی از دو معنی: یا آنست که من آن را ساخته‌ام و موجود بوده یا من آن را ساخته‌ام و معدوم بوده است؛ پس ۱. اگر من آن را ساخته باشم و موجود بوده باشد، به وجودش از ساختنش بی‌نیاز بوده و ۲. اگر معدوم بوده باشد، تو میدانی که معدوم چیزی را پدید نمی‌آورد. لذا معنی سوم ثابت شد و آن این است که مرا ایجادکننده‌ای هست و آن پروردگار عالمیان است.

گفتار دوم: دلایل یگانگی خداوند

برخی از دلایل یگانگی حق تعالی عبارتند از:

۱. دوگانگی مستلزم ترکیب است.

ترکیب، سبب احتیاج و نیاز است. زیرا وقتی که دو مبدا از یکدیگر متمایز و جدا باشند و مستقل از یکدیگر عمل کنند به ناچار باید هر یک دارای خصوصیتی باشد که در دیگری نباشد و گرنه موضوع دوتا بودن منتفی شده و تعددی در میان نخواهد بود. ترکیب، نشانه احتیاج و نیاز است زیرا مرکب

در تحقق خویش، به اجزای خود نیاز دارد تا در سایه آنها، جامه هستی بپوشد و خدای نیازمند که غیر از خود به جزء یا اجزاء نیاز داشته باشد نمی‌تواند سرچشمه هستی و مبدأ مستقل جهان باشد بلکه خود او نیز معلول اجزا بوده و مخلوقی مانند مخلوقات دیگر خواهد بود. نتیجه این که تعدد و تنوع مبدأ، از مرکب بودن جدا نیست و ترکیب نشانه احتیاج و امکان است و مقام ربوبی از هر نوع نیاز و احتیاج و امکان و فقر پیراسته است. علامه حلی می‌نویسد: «أَنَّهُ تَعَالَى لَيْسَ بِمُرَكَّبٍ وَ الْآ لَكَانَ مُفْتَقِرًا وَ الْمُفْتَقِرُ مَمَكِنٌ»^۱.

خداوند مرکب نیست و گر نه [یعنی اگر مرکب باشد] نیازمند است و نیازمند، ممکن است.

۲. برهان تمانع، حکومت دو خدا بر یک جهان مایه تباهی جهان است. برهان تمانع از براهین مهم کلامی در اثبات یگانگی خداوند است؛ مطابق این برهان، هرگز تدبیر دو (یا چند) خدا به طور منسجم و استوار بر نظامی هماهنگ، اجرا نمی‌شود و باید دست کم یکی از آنان را عاجز دانست؛ زیرا حکومت دو تدبیر بر زمین و آسمانها، سبب به هم خوردن نظم و از هم گسیختگی روابط و بروز اختلاف در دستگاه آفرینش و از بین رفتن هماهنگی در اداره امور عالم خواهد شد. بنابراین، فقط یک خدا مدیر و تدبیرکننده عالم است.

برهان تمانع به زبانی دیگر: هرگاه دو یا چند خدا بر جهان آفرینش حکومت کنند، تدبیر هر یک مخالف دیگری خواهد بود؛ زیرا هر یک، خویشتن را دارای علم برتر می‌داند و نظامی را که خودش تدبیر نموده نظام احسن می‌داند؛ لذا دو یا چند تدبیر مخالف، سبب به هم خوردن نظم آفرینش است؛ پس وقتی مشاهده می‌کنیم که در جهان، نظم واحدی

۱ - علامه حلی، باب حادی عشر، ص ۳۶.

وجود دارد حکم می‌کنیم که نظم واحد، دلیل بر نظم دهنده‌ای واحد است.

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^۱.

اگر در زمین و آسمان خدایانی جز الله می‌بود، همانا در آن دو فساد راه می‌یافت.

«مَا كَانَ مَعَهُ مِنَ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ»^۲.

هیچ خدایی با او نیست، که اگر چنین می‌بود، هر آفریدگاری آفریدگان خود را به یک سو می‌برد و بر یکدیگر برتری می‌جستند.

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ

يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۳.

خدا مثالی زده است: مردی است که چند تن [مالک] ناسازگار در [مالکیت] او شرکت دارند [و هر یک او را به کاری می‌گمارند] و مردی است که تنها فرمانبر یک مرد است [و فقط دستورات یک مالک را انجام می‌دهد]. آیا این دو در مثل یکسان هستند؟ ستایش مخصوص خداست، بلکه بیشترشان نمی‌دانند.

۳. در صورتی که خداوند را یگانه ندانیم، هر یک از رسولان و فرستادگان باید از خدای خویش تبلیغ می‌کردند و مردم را به سوی او دعوت می‌کردند ولیکن هر رسولی که آمده است، مردم را به پرستش خدای یگانه دعوت کرده است.

حضرت امیرالمومنین (عليه السلام) خطاب به امام حسن (عليه السلام) در مورد اینکه اگر چند خدا وجود داشت، بایستی فرستادگان آنها می‌آمدند و تبلیغ خدای خویش می‌کردند می‌فرماید: «وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَيْنَكَ رُسُلُهُ وَ لَرَأَيْتَ آتَاكَ

۱- انبیا/ ۲۲.

۲- مومنون/ ۹۱.

۳- زمر/ ۱۹.

مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِيهِ وَ لَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَ صِفَاتِهِ وَ لِكِنَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ.»

بدان ای پسر! اگر برای پروردگارت همتایی بود، رسولانش به سوی تو می آمدند و آثار ملک و سلطنتش را می دیدی، و آنچه انجام می دهد و صفات او را می شناختی، ولیکن خداوند یگانه است همانگونه که خودش را توصیف کرده است.^۲

انبیا و اوصیا (برترین افراد صالح و راستگوی عالم) به یگانگی خداوند شهادت داده اند: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»^۳

پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که معبودی به غیر از من نیست پس فقط مرا عبادت کنید.

یگانه دانستن خدا سبب داخل شدن به بهشت می شود؛ البته با یک شرط: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ إِخْلَاصُهُ أَنْ تَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»^۴.

هرکسی که با اخلاص، لا اله الا الله بگوید داخل بهشت شود و اخلاصش آنست که لا اله الا الله او را باز دارد از آنچه که خدای عزوجل حرام گردانیده است.

گفتار سوم: اقسام توحید

توحید به اقسام مختلفی قابل تقسیم است؛ برخی از این اقسام عبارتند از:

۱. توحید ذاتی: بدین معنا که خداوند را شبیه و نظیری نیست و پروردگار

جهان قابل تجزیه و تقسیم نیست.

۱- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، نامه ۲۱، ص، ۳۹۶.

۲- همانند این که در سوره توحید، خود را این گونه توصیف می نماید: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بگو خداوند یگانه است.

۳- انبیا/ ۲۵.

۴- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، التوحید ص ۲۷.

«أَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^۱ همانند او چیزی نیست و او شنوا و بینا است.

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»^۲ هرگز برای خداوند شبیه و مانندی نیست.
 ۲. توحید صفاتی: بدین معنا که صفات ثبوتی ذاتی خداوند مانند علم، قدرت و حیات، از نظر مصداق و خارج، عین ذات الهی هستند.
 امام حسین (علیه السلام) می فرماید: «أَنَّهُ لَا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِنْ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ»^۳.
 خداوند به هیچ یک از اوصاف مخلوقات، وصف نمی شود.
 ۳. توحید أفعالی: بدین معنا که خداوند در فعل خود مستقل است و دیگران به خداوند محتاج هستند.

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۴.
 فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می گوید:
 "موجود باش"، آن نیز بی درنگ موجود می شود.

امام رضا (علیه السلام) می فرماید: «إِرَادَةُ اللَّهِ الْفِعْلُ لَا غَيْرُ ذَلِكَ يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بِلَا لَفْظٍ وَلَا نُظْقٍ بِلِسَانٍ وَلَا هَمَّةٍ وَلَا تَفَكُّرٍ وَلَا كَيْفَ لِذَلِكَ كَمَا أَنَّهُ لَا كَيْفَ لَهُ»^۵.
 اراده خدا، فعل [یعنی خلقت] است نه چیز دیگر. تا به چیزی بگوید باش، موجود می شود بدون به کار بردن لفظ و سخن گفتن زبان و بدون عزم و تفکر؛ و همچنان که خود خداوند کیفیت ندارد، اراده او نیز کیفیت ندارد. [یعنی همانگونه که ذاتش را خودش باید معرفی نماید و بگوید من برخلاف همه اشیاء هستم؛ در مورد اراده اش هم خودش باید بگوید که اراده ام به این صورت است که به چیزی می گویم باش، آن چیز موجود می شود بدون به کار بردن زبان و تفکر].

۱- شوری، ۱۱.

۲- اخلاص / ۴.

۳- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۲۴۴.

۴- یس / ۸۲.

۵- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۰۹.

۴. توحید عبادی: بدین معنا که خداوند شایسته پرستش است و پرستش غیر او جایز نیست.
«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۱.
ما در هر امتی رسولی فرستادیم که خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید.

گفتار چهارم: صفات خداوند متعال

برخی از تقسیمات صفات الهی عبارتند از:

۱. صفات ثبوتی؛ یعنی صفاتی که در خدا وجود دارند یا به عبارت بهتر صفاتی که عین ذات الهی هستند مثل علم و قدرت و...^۲.
۲. صفات سلبی: یعنی صفاتی که در خدا وجود ندارند و در ذات الهی این چنین صفاتی راه ندارد مثل ترکیب، رؤیت، جسمانی بودن و احتیاج به غیر داشتن و... .

خداوند جسمانی نیست لذا قابل رؤیت نمی‌باشد: امام رضا (علیه السلام) در توضیح آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»^۳ می‌فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ أَوْهَامُ الْقُلُوبِ فَكَيْفَ تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ الْعُيُونِ»^۴.
اوهام قلبها او را درک نمی‌کنند پس چگونه چشم‌های سر، می‌تواند او را بیابد.

تقسیم دیگر صفات الهی، تقسیم آن به صفات ذات و صفات فعل است. دوگونه تعریف در مورد توصیف صفات الهی به صفات ذات و صفات فعل وجود دارد:

۱. هرگاه برای انتزاع صفتی از ذات و وصف کردن ذات به آن صفت، تصور ذات کافی باشد، آن صفت، صفت ذات یا ذاتی خواهد بود. مانند

۱- نحل/ ۳۶.

۲- این نکته لازم است ذکر شود که بر مبنای متکلمین، صفات ثبوتی به صفات سلبی بازگشت می‌نمایند مانند اینکه وقتی می‌گوییم خدا عالم است یعنی جاهل نیست و جهل در او راه ندارد.

۳- انعام/ ۱۰۳. چشم‌ها او را نمی‌توانند درک نمایند در حالی که او چشم‌ها را درمی‌یابد.

۴- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، امالی، ص ۴۱۰.

صفت حيات و حى، علم و عالم، قدرت و قادر. هر گاه تصور فاعليت خداوند و فرض كردن چيز ديگرى لازم باشد، آن را صفت فعل مى گويند: مانند خلق و خالق، رزق و رازق، اماته و مميت، احياء و محيى.^۱

۲. هر صفتى كه بتوان خداوند را به مقابل و ضد آن وصف كرد، صفت فعل است، و هر صفتى را كه نتوان خداوند را به مقابل و ضد آن وصف كرد، صفت ذات است. بنابراين قدرت، علم و حيات از صفات ذاتى الهى اند، چون خداوند به مقابل و ضد آنها وصف نمى شود، ولى اراده از صفات ذات نخواهد بود، زيرا وصف خداوند به مقابل آن محال نيست، مانند اينكه گفته مى شود خداوند ظلم به بندگان خود را اراده نكرده است، «وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ»^۲. ابوبصير از امام صادق (عليه السلام) چنين نقل مى كند: «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَبَّنَا وَ الْعِلْمُ ذَاتُهُ وَ لَا مَعْلُومٌ ذَاتُهُ وَ لَا مَسْمُوعٌ ذَاتُهُ وَ الْبَصَرُ ذَاتُهُ وَ لَا مُبْصَرٌ وَ الْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَ لَا مَقْدُورٌ»^۳.

خداوند عزوجل از ازل پرودگار ما بود و علم، ذات او بود درحالى كه هيچ معلومى وجود نداشت و سمع، ذات او بود درحالى كه هيچ مسموعى وجود نداشت و بصر، ذات او بود درحالى كه هيچ ديدنى وجود نداشت و قدرت، ذات او بود درحالى كه هيچ مقدورى وجود نداشت.

گفتار پنجم: اراده الهى

يكي از صفات الهى كه در كتاب و سنت بسيار از آن ياد شده، صفت اراده است و تمام فرق مسلمين اين صفت را براى خداوند ثابت دانسته اند. ليكن در تفسير اراده و اينكه آيا اراده كردن وى براى خلقت عالم، از اوصاف ذاتى او است يا اينكه از اوصاف فعلى او است، اختلاف نظر وجود دارد.

۱- ر.ك: طباطبايى، محمد حسين، نهايه الحكمة، مرحله دوازدهم، فصل هشتم و دهم، ص ۳۴۶-۳۴۹.

۲- غافر/ ۳۱.

۳- كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، ج ۱، ص ۱۰۷.

مفهوم واژه اراده

اراده در لغت: به معنای طلب کردن و سپس انتخاب بهترین حالت ممکن است.^۱

اراده در اصطلاح: «صفتی که مخصوص به برخی از موجودات زنده امی باشد» و مُخَصَّص وقوع برخی از اضداد دون [یعنی بدون] دیگر و در وقتی دون دیگر [یعنی غیر از وقت دیگر] است، با یکسان بودن توانایی او بر تمام اضداد، اطراف و اوقات».^۲

به عبارت دیگر: اراده در انسانها در آن حالتی است که افراد پس از اندیشیدن و سنجش مصلحتها و مفسدهها، از میان راههایی که آنها را به مقصودشان می‌رساند، یک راه را انتخاب می‌کنند و سپس اراده پیمودن آن راه را می‌نمایند.

علامه حلی می‌نویسد: «أَنَا فَاعِلُونَ بِالِاخْتِيَارِ وَالضَّرُورَةِ قَاضِيَهُ بِذَلِكَ لِلْفَرْقِ الضَّرُورِيِّ بَيْنَ السُّقُوطِ الْإِنْسَانِ مِنَ السَّطْحِ وَ نُزُولِهِ مِنْهُ عَلَي الدَّرَجِ».^۳

انسانها فاعل مختار اعمال خویش هستند و عقل به آن حکم می‌نماید زیرا درک می‌کنیم که بین سقوط از ارتفاع و پایین آمدن از نردبان، فرق وجود دارد انسان در هنگام سقوط نمی‌تواند اراده کند که سقوط ننماید اما در هنگامی که از نردبان پایین می‌آید می‌تواند اراده کند که پایین نیاید و یا حتی بالا برود. آنچه که امامیه از تعالیم اهل بیت (علیهم السلام) استفاده کرده و به آن معتقد است، این است که اراده الهی از صفات فعل خداوند است. مؤلف تفسیرالمیزان - برخلاف آنچه که مشهور فلاسفه به آن اعتقاد دارند^۴ - می‌نویسد: «روایات وارده از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در این که اراده خدا از صفات فعل است زیاد است، به

۱- خلیل بن احمد، العین، ج ۸، ص ۶۳؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۵۷.

۲- سجادی، سید جعفر، فرهنگ علوم عقلی، ص ۴۴.

۳- علامه حلی، باب حادی عشر، ص ۵۳.

۴- رک: طباطبایی، محمد حسین، نه‌ایة الحکمة، مرحله دوازدهم، فصل شانزدهم، ص ۳۷۱.

طوری که به اصطلاح علمی به حد استفاضه می‌رسد.^۱
 تفاوت اراده‌ی خداوند و انسان در چیست؟ در عدم همت و عدم تفکر و عدم
 استکمال و صفاتی از این قبیل است؛ یعنی تفاوتی ساختاری دارند اما هم
 در مورد خداوند و هم در مورد انسان، فعل آنها دارای ابتدای وجودی است.
 عاصم می‌گوید به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم خدا همیشه مرید
 است؟ فرمود: «إِنَّ الْمُرِيدَ لَا يَكُونُ إِلَّا لِمُرَادٍ مَعَهُ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِمًا قَادِرًا ثُمَّ أَرَادَ»^۲
 مرید نمی‌باشد مگر با بودن مراد به همراه او؛ خداوند همیشه عالم و قادر
 است و سپس اراده کرده است.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «الْمَشِيئَةُ وَالْإِرَادَةُ مِنْ صِفَاتِ الْأَفْعَالِ فَصَنَعَ زَعَمَ أَنَّ
 اللَّهُ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُرِيدًا شَائِيًا فَلَيْسَ بِمُوحَّدٍ»^۳
 مشیت و اراده از صفات افعال است و هر کس بیندارد که خدای تعالی از
 ازل اراده‌کننده و مشیت‌کننده بوده است، موحّد نیست.

بکیر بن اعین می‌گوید به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم که آیا علم
 خداوند و مشیت او یک چیزند یا مختلف‌اند؟ حضرت فرمود: «الْعِلْمُ لَيْسَ
 هُوَ الْمَشِيئَةُ أَلَا تَرَى أَنَّكَ تَقُولُ سَأَفْعَلُ كَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ لَا تَقُولُ سَأَفْعَلُ كَذَا إِنْ
 عَلِمَ اللَّهُ فَقَوْلُكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ذَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَشَأْ فَإِذَا شَاءَ كَانَ الَّذِي شَاءَ كَمَا شَاءَ
 وَ عَلِمَ اللَّهُ سَابِقًا لِلْمَشِيئَةِ»^۴.

علم غیر از مشیت است. مگر نمی‌بینی که می‌گویی این کار را خواهم
 کرد، اگر خداوند بخواهد و نمی‌گویی این کار را خواهم کرد اگر خداوند
 بداند؛ پس این که می‌گویی اگر خداوند بخواهد؛ دلیل است بر این که خدا

۱- طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۷ ص ۱۱۹.

۲- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، باب الإرادة، ج ۱، ص ۱۰۹.

۳- شیخ صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، التوحید، ص ۳۳۸.

۴- همان، ص ۱۴۶.